

اقناع بیانی در سیره انبیاء، روشها و تحلیل نمونه‌ها از منظر قرآن

سپیدا بابا^۱، مجید معارف^۲، محمد صافحیان^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۱۲/۰۷)

چکیده

اقناع مخاطب یکی از ابزارهای بسیار موثر در امر جذب و هدایت مردم به دین الهی است. لذا پژوهش حاضر به بررسی نمونه‌های قرآنی اقناع بیانی انبیا پرداخته و در این زمینه از قرآن کریم که کامل‌ترین منبع برای سعادت دنیا و آخرت انسان می‌باشد، بهره جسته است و دامنه آن در محدوده تفاسیر معتبر و منابع دست اول است. بر طبق مطالعات انجام شده این نتیجه به دست آمد که انبیا الهی برای اقناع بیانی مخاطب، بنابر ظرفیت مخاطب و مقتضیات زمان از روش‌های، حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن بهره جسته‌اند. پژوهش حاضر به تحلیل روش حکمت، در اقناع بیانی، حضرت ابراهیم(ع) در نفی بت پرستی، اثبات مبدا و معاد پیامبر اکرم(ص) و ارائه حکمت اعمال پرداخته است و همچنین به بررسی روش موعظه حسنه در سیره حضرت شعیب و حضرت لوط و پیامبر اکرم(ص) پرداخته است و همچنین روش بیانی جدال احسن انبیا را تبیین کرده است. این پژوهش توصیفی تحلیلی و بر پایه جمع‌آوری اطلاعات بر مبنای کتابخانه‌ای است.

کلید واژه‌ها: اقناع، انبیاء، حکمت، موعظه حسنه، جدال احسن.

۱. دانشجوی دکتری گروه الهیات علوم قرآن و حدیث، دانشکده دولت و نظام اداری، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
smontazer1388@gmail.com

۲. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛
maaref@at.ac.ir

۳. استادیار گروه الهیات و علوم قرآن و حدیث، دانشکده دولت و نظام اداری، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
msafehian@yahoo.com

۱. بیان مساله

اقتناع بیانی فرایندی ارتباطی است که هدف آن تلاش اقتناع کننده برای تغییر نگرش و بینش اقتناع شونده است. وظیفه مبلغ دین نیز اقتناع مخاطب برای جذب و هدایت مردم می باشد. در این راستا بهترین منبع قرآن کریم است. نگاهی به آیات نشان می دهد، انبیا الهی درصدد اقتناع مخاطبان بوده. و در این راستا از اقتناع بیانی و عملی بهره جسته اند. پژوهش حاضر با فرایند جدیدی به بررسی نمونه های قرآنی اقتناع بیانی انبیا پرداخته است. سخن در این است که یک مبلغ موفق برای اقتناع بیانی مخاطب از چه شیوه هایی استفاده کند تا باعث جذب حداکثری مردم گردد. در این خصوص سوال اصلی پژوهش، در خصوص تحلیل اقتناع بیانی انبیا در قرآن کریم بوده و درصدد پاسخگویی به سوالات زیر می باشد: روش های انبیا در اقتناع بیانی چیست؟ آیاتی که به اقتناع بیانی انبیا پرداخته کدام است؟ کدام یک از این شیوه ها اثرگذارتر است؟

۲. مقدمه

در جذب و هدایت مردم به دین ارتباط با مخاطب امری ضروری است و از آنجایی که استعداد، ظرفیت و سلیقه های انسان ها با هم متفاوت است، محوری ترین عنصر در مسیر تبلیغ دین شناخت روش های اقتناع مخاطب می باشد. قبل از پرداختن به اصل مقاله ذکر چند نکته مقدماتی ضروری است به شرح:

۲-۱. اهمیت موضوع

اهمیت موضوع از آن جهت است، که استکبار جهانی با پیشرفت علم و تکنولوژی درصدد استحاله فرهنگی و دینی مردم می باشد، لذا بر متولیان دینی است که با شیوه های بیانی و غیر بیانی صحیح و الهی، درصدد اقتناع مردم برای جذب حداکثری به دین اسلام باشند.

۲-۲. پیشینه تحقیق

کتاب‌هایی که در رابطه با اقناع مخاطب به نگارش درآمده است، به صورت عام مطرح شده است و کمتر براساس منابع اسلامی نگاشته شده است. اما در این زمینه بخشی از کتاب «پژوهش در تبلیغ» نویسنده محمدتقی رهبر و بخشی از کتاب «اقناع غایت ارتباطات» از باقر ساروخانی، به اقناع دینی مخاطب پرداخته است. همچنین تعدادی از مقالات به مسئله اقناع مخاطب در نهج البلاغه و قرآن پرداخته است. از جمله: «اقناع مخاطب در نهج البلاغه» زهرا کریمپور و دیگران، در نشریه پژوهشنامه نهج البلاغه و مقاله «فرایند اقناع در قرآن کریم» به تالیف ابراهیم فتح‌اللهی و ابراهیم کاملی، در فصلنامه علمی، پژوهشی علوم قرآن و حدیث؛ لیکن هیچ کدام راهکارهای دینی اقناع مخاطب را جامع و کاربردی ارائه نکرده‌اند. پژوهش حاضر با رویکردی جدید به شیوه کلامی اقناع انبیاء بر اساس قرآن کریم پرداخته است.

۲-۳. بررسی مفاهیم نظری

۲-۳-۱. اقناع

اقناع در لغت‌نامه‌های عربی از ریشه «قنع» می‌باشد. و در کتاب‌های لغت معنای مختلفی برای آن آمده است. یکی از آن معانی سوال و پرسش می‌باشد (قرشی، ۴۲/۶؛ فیروزآبادی، ۹۹/۳؛ ابن فارس، ۳۲/۵؛ ازهری، ۱۷۱/۱). معنای دیگر آن رضایت و خشنودی است. (ابن منظور، ۲۹۸/۸؛ فراهیدی، ۱۷۰/۱؛ البستانی، ۱۱۱؛ مرتضی زبیدی، ۴۰۶/۱۱). و در لغت‌نامه‌های فارسی به معنای، سر و چشم را بر چیزی داشتن، سر برداشتن و به جانبی التفات کردن، خشنود گردانیدن و راضی کردن آمده است (عمید، ۲۴۸/۱؛ معین، ۱۳۲۶).

اقناع فرایندی است که برای تغییر نگرش مخاطب انجام می‌گیرد، یا در حالتی خوش بینانه اندیشه مخاطب را در جهت اهداف مورد نظر اقناع کننده به تکامل و تفکر وا می‌دارد

(رهبر، ۱۲۸-۱۲۹) و در تعریف دیگری آمده است، اقتناع یعنی قانع و راضی کردن افراد جهت گرایش به موضوعی خاص با انجام فعالیتی خاص و فرایندی ارتباطی می‌باشد که هدف آن نفوذ در گیرنده پیام است (حاجی‌پور و شاکر، ۱۹-۲۲ با تلخیص). مراد از اقتناع در پژوهش حاضر، اقتناع بیانی در سیره انبیاء می‌باشد.

۲-۳-۲. انبیاء

انبیا در لغت نامه‌های فارسی به معنی پیغمبران و جمع نبی است (عمید، ۲۳۸۲). "نبی" بر وزن فعیل در معنای فاعلی در معنی خبر دهنده می‌باشد به این دلیل که نبی از سمت خدا خبر می‌رساند «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الحجر، ۴۹ و نیز قرشی، ۶/۷). البستانی آورده است: پیغمبر، برانگیخته خدا به سوی مردم می‌باشد، آن‌که از غیب و آینده با وحی از سوی خدا خبر می‌دهد، کلمه نبی "نیز به معنای برآمدگی زمین می‌باشد و به معنای جای بلند و برآمده، راه روشن و آشکار، آنچه از جایی به جای دیگر برود می‌باشد (البستانی، ص ۶۶). نبی پیام الهی را به مردم ابلاغ می‌کند (حلی، ۳۴). پیامبر انسانی است که به جهت هدایت مردم مبعوث گشته تا آموزه‌هایی را بدون واسطه شخص دیگر، از درگاه الهی دریافت نموده و به مردم ابلاغ می‌کند (جوهری، ۷۵/۱).

۲-۳-۳. حکمت

زمخشری و فیض کاشانی، حکمت را گفتار محکم، صحیح، بیانگر حق و زداینده شبهه می‌دانند (زمخشری، ۶۴۴/۲؛ فیض کاشانی، ۱۶۲/۳). عده‌ای مراد از حکمت را قران دانسته‌اند، زیرا حکمت به معنی منع است و چون قرآن متضمن نهی و امر به نیکوی است، لذا به حکمت تعبیر شده است (مقاتل بن سلیمان، ۴۹۴/۲؛ یحیی بن سلام، ۹۹/۱؛ ثعلبی، ۵۳/۶؛ طبرسی، ۴۳۱/۳). علامه شعرانی، علم منطق را به پنج دسته تقسیم کرده است که یکی از آنها «برهان» و دلیل یقینی است. «به سوی پروردگارت بخوان با عقل، حکمت، و

حکمت را «برهان» گویند (شعرانی، ۷۳۰/۲). «مراد از حکمت، حجتی است که منتج حق است به گونه‌ای که وهن، ابهام و تردیدی در آن راه نداشته باشد (طباطبایی، ۵۳۴/۱۲). سیدقطب «حکمت» را به معنای شیوه تبلیغ می‌داند و بر این باور است که مبلّغ در راه تبلیغ، راه حکمت را بیمایند (سید قطب، ۲۲۰/۴). با توجه به تعاریف یاد شده در تفاسیر مختلف، حکمت به معنی منطقی و استدلال همراه با علم و دانش است و از آنجایی که علم و دانش مانع از انحراف می‌شود به آن حکمت گفته می‌شود.

۲-۳-۴. موعظه

موعظه از ریشه «وعظ» به معنای پند و اندرز، دعوت به بندگی خدا و نهی از زشتی گناه می‌باشد (راغب، ۸۷۶/۱). بیانات قانع کننده که سبب رقت نفس و قلب است و خیرخواهی واعظ را در بر دارد (آلوسی، ۴۷۸/۷؛ طباطبایی، ۵۳۴/۱۲). موعظه کلامی است که دل‌های سخت را نرم و چشمان خشک را گریان و اعمال زشت را اصلاح می‌کند (الجرجانی، ۱۰۴).

۲-۳-۵. جدال

راغب آورده است که جدال، گفتگوی با نزاع، ستیزه و چیرگی است (راغب اصفهانی، ۱۸۹). سرسختی در مخاصمه و مقابله با خصم که او را از رای خود منصرف کند (ابن منظور، ۱۰۳/۱۱؛ قرشی بنای، ۲۲/۲). جدال احسن، جدالی با بهترین شیوه است. که هدف از آن، آشکار کردن، حق و قانع کردن شخص منکر می‌باشد، (مغنیه ۸۷۸/۴).

۳. شیوه‌های اقناع بیانی انبیاء در قرآن کریم

انبیا الهی برای جذب مردم از شیوه‌های اقناع بیانی و غیربیانی بهره برده‌اند، در قرآن کریم، خداوند متعال سه روش اقناع بیانی به پیامبر اکرم(ص) معرفی می‌کند «ادْعُ إِلَى

سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (النحل، ۱۲۵) (ای رسول ما خلق را) به حکمت (و برهان) و موعظه نیکو به راه خدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن (وظیفه تو بیش از این نیست) که البته خدای تو (عاقبت حال) کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته‌اند بهتر می‌داند.

براساس این آیه اولین روش حکمت است که بدون هیچ قیدی به پیامبر اکرم (ص) معرفی شده است. و بعد از آن روش موعظه حسنه و جدال احسن می‌باشد.

۳-۱. حکمت

رسالت همی انبیاء بیداری افکار و به حرکت در آوردن عقل‌های خفته مردم بوده است، راه رسیدن به این هدف استفاده از منطق، استدلال و برهان می‌باشد.

۳-۱-۱. ارائه حکمت در نفی بت پرستی

انبیا برای اقناع مخاطب خود از روش حکمت بهره گرفته‌اند، چنانکه حضرت ابراهیم (ع) برای اقناع عمویش می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» (مریم، ۴۲) هنگامی که با پدر خود (یعنی عموی خویش آزر) گفت: ای پدر، چرا بتی جماد را که چشم و گوش (و حس و هوشی) ندارد و هیچ رفع حاجتی از تو نتواند کرد پرستش می‌کنی؟

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه آورده است: حضرت ابراهیم (ع) نام بت‌ها را نمی‌آورد بلکه اوصاف آنها را بیان می‌کند تا به این وسیله اعتراض خود را نشان دهد و دلیل اعتراض خود را هم آورده است. حاصل بیان حضرت آن است که پرستش بت‌ها به دو جهت باطل است. اولین دلیل این که پرستش به معنای اظهار خضوع و خشوع عابد نسبت به معبود است و این در حالی قابل قبول می‌باشد که معبود از حال عابد آگاه باشد

در حالی که بت‌ها جماداتی فاقد تصور و عقل و شعور هستند. نه می بینند و نه می شنوند. جهت دوم اینکه، عبادت و دعا و دست حاجت دراز کردن به سوی معبود برای فایده‌ای است که متوجه عابد می‌شود، یا ضرری از عابد دفع می‌شود و این حاصل نمی‌شود، مگر این‌که معبود قدرت آن را داشته باشد. در حالی‌که بت‌ها قدرتی ندارند تا دردی را از عابد بردارند، یا نفعی به عابد برسانند و به این دلیل منطقی و عقلانی، عبادت بت‌ها لغو و بیهوده است (طباطبایی، ۷۴/۱۴-۷۵).

حضرت ابراهیم با این بیان حکمت گونه و کوتاه بهترین دلیل و حجت را برای نفی بت پرستی بیان می‌کند. چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در پرستش، مسئله سود و زیان می‌باشد، در حالی‌که بت‌ها نه می‌شنوند، نه می‌بینند و نه قدرتی دارند که باری از روی دوش کسی بردارند. گفتگوی آن حضرت با عمومی بت پرست خود در وهله اول با منطق و استدلال آمیخته با آرامش و احترام است. در آیه ی دیگری از قرآن کریم آمده است: «قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (الانبیاء، ۵۶) ابراهیم پاسخ داد که خدای شما همان خدایی است که آفریننده آسمانها و زمین است و من بر این سخن به یقین گواهی می‌دهم.

حضرت ابراهیم قاطعانه و حکیمانه بیان می‌کند کسی شایسته پرستش است که خالق همه هستی است و مخلوق قابل پرستش نیست و با شهادت خود نشان می‌دهد که شوخی نمی‌کند و به راستی منکر بت‌ها می‌باشد. تا جایی که آن حضرت برای آگاه کردن ذهن خفته مردم مجبور به شکستن بت‌ها غیر از بت بزرگ می‌شود: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» (الانبیاء، ۵۸) (در آن موقع به بتخانه شد) و همه بت‌ها را درهم شکست به جز بت بزرگ آنها را تا (در مقام شکایت) به او رجوع کنند.

آن حضرت برای اثبات حرف‌های خود بت‌ها را که مخلوق خدا بودند، شکست و عمل شکستن بت‌ها را به بت بزرگ نسبت داد، تا نشان دهد که معبودهایشان چقدر ناچیز و باطل هستند حتی قادر به دفاع کردن از خود نیستند.

۳-۱-۲. ارائه حکمت در اثبات مبدا و معاد

پیامبر اکرم (ص) برای اثبات مبداء و معاد، از حکمت استفاده می‌کند. «ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون» (الطور، ۳۵) آیا این خلق (بدون خالق) از نیستی صرف به وجود آمدند؟ یا (خویشتن را) خود خلق کردند؟

در تفسیر مخزن العرفان آمده است: منکران مبدا به عقل خود رجوع کنند و فکر کنند، آیا بدون علت و سبب به وجود آمده‌اند، یا خودشان خود را خلق کرده‌اند. از بدیهیات اولیه است که هر حادثی، محدثی می‌خواهد. به همین دلیل کلام الهی آنها را وادار می‌کند تا به عقل خود رجوع کنند. در این صورت یا باید بگویند: که بدون علت و سبب به وجود آمده‌اند، که این برخلاف بدیهیات اولیه است و هیچ سفیهی چنین چیزی را نمی‌گوید. و دیگر اینکه بگویند: خودشان خود را خلق کرده‌اند، که این هم باطل است زیرا چگونه ممکن است علت و سبب، وجود شود. عدم و وجود نقیض یکدیگر هستند. وجود علت وجودی می‌خواهد، که طرد عدم نماید (بانو امین، ۳۵۵/۱۲).

«أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَّا يُوقِنُونَ» (الطور، ۳۶) یا آنکه آسمانها و زمین را این مردم آفریدند؟ نه، بلکه به یقین (خدا را) نشناختند.

اگر منکران قدرت دارند، که خود را از نیستی به هستی آورند، بایستی قدرت بر خلقت آسمانها و زمین را هم داشته باشد. زیرا وجود آنها مربوط به آسمانها و زمین است، پس اول باید آسمان و زمین را در حال نیستی خودشان آفریده باشند و بعد از آن، خود را به وجود آورده باشند. و این مسئله غیر ممکن است. «بل لا یوقنون» شاید اشاره به این باشد که اصول عقاید باید با براهین عقلی و یقینی انجام گیرد و در صورتی که توحید تقلیدی باشد، یقین آور نیست و کسانی که به گفته آبا و اجداد در دین قانع شده‌اند، با کوچک‌ترین شبهه‌ای عقایدشان دچار شک و تردید می‌شود (بانو امین، ۳۵۶/۱۲).

در این آیات برای اقناع منکران مبداء سوالاتی مطرح می‌شود که افکار آنها را متوجه خود کند. قرآن با این برهان عقلی می‌خواهد انسان به خود بیاید و بداند او آفریننده‌ی دارد

که فوق او می باشد، زیرا هیچ پدید آورنده‌ای نمی تواند پدید آورنده خود باشد. هر موجودی نیاز به آفریننده‌ی بالاتر از خود دارد که همواره وجود داشته باشد.

و در جای دیگر پیامبر اکرم (ص) در اثبات معاد می فرماید: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس، ۷۹) بگو: آن خدایی زنده می کند که اول بار آنها را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای داناست.

یکی از مشرکان قطعه استخوان پوسیده‌ای را در برابر پیامبر اکرم بر زمین ریخت و با اعتراض گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می کند. این آیات در پاسخ این شبهه و سوال نازل شد (قرائتی، ۵۶۲/۷). پیغمبر اکرم با این سوال مشرکان را به تفکر وامی دارد. خداوندی که او را از نطفه‌ای ناچیز به وجود آورده است، قادر به زنده کردن دوباره استخوانهای پوسیده هم می باشد.

۳-۱-۳. ارائه حکمت اعمال

در عصر حاضر نقش بیان حکمت و فلسفه مسائل اعتقادی، اخلاقی و شرعی بیشتر از هر زمان دیگری احساس می شود. همانطور که در قرآن کریم خداوند متعال به پیامبر اکرم می فرماید: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» (العنکبوت، ۴۵)

(ای رسول ما) آنچه را که از کتاب (آسمانی قرآن) بر تو وحی شد (بر خلق) تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خداست) به جای آر، که همانا نماز است که (اهل نماز را) از هر کار زشت و منکر باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگتر (و برتر از حد اندیشه خلق) است، و خدا به هر چه (برای خشنودی او و به یاد او) کنید آگاه است.

علامه طباطبایی می فرماید: «نماز شامل ایمان به وحدانیت خدا، رسالت، مبدء و معاد است، او را وادار می کند تا جسم و روحی پاک خدا را بخواند و از او صراط مستقیم را بخواهد که باعث دوری از فحشا و منکر می شود» (طباطبایی، ۱۹۹/۱۶).

و همچنین خداوند متعال به حضرت موسی می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» و در جای دیگر می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸) آنها که به خدا ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه شوید که تنها یاد خدا آرام‌بخش دل‌هاست.

همچنین در خصوص حکمت روزه آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقره، ۱۸۳) ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنانکه امم گذشته را فرض شده بود، و این دستور برای آن است که پاک و پرهیزکار شوید. و در حکمت صدقه یا زکات آمده است: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ...» (التوبه، ۱۰۳)

همانطور که انبیاء الهی از طرف خداوند متعال مامور به ابلاغ حکمت اعمال بودند. معصومان (ع) هم به این امر پرداخته‌اند. حضرت علی (ع) در حکمت دویست و پنجاه و دو می‌فرماید: «خدا ایمان را برای پاکسازی دل از شرک و نماز را برای پاک بودن از کبر و خودپسندی و زکات را عامل فزونی روزی، روزه را برای آزمودن اخلاص بندگان و حج را برای نزدیکی و همبستگی مسلمانان و جهاد را برای عزت اسلام و امر به معروف را برای اصلاح توده‌های ناآگاه و نهی از منکر را برای باز داشتن بی‌خردان از زشتی‌ها، صله رحم را برای فراوانی خویشاوندان و قصاص را برای پاسداری از خونها واجب کرده است...» (سید رضی، ۴۸۷).

امروزه پیشرفت علوم در رشته‌های مختلف علمی خدمات زیادی به روشن شدن حکمت عبادت کرده است. آثار مثبتی که وضو، سجده، رکوع، و توجه در نماز برای جسم و روح ایجاد می‌کند. و آثار مثبتی که روزه برای جسم و روح دارد. همینطور دانشمندان غربی و اسلامی در رابطه با آثار منفی گوشت خوک و شراب که در اسلام نهی شده است مطالب مفیدی کشف کرده‌اند. دستورات اسلام در مورد واجبات و محرمات و در زمینه‌های مختلف، حکمت‌های بلندی دارد، که در رابطه با بعضی از آنها کتاب‌های متعددی از جمله *علل الشرایع* شیخ صدوق نوشته شده است.

روش حکمت رسیدن به یقین با دلیل و برهان و استدلال است. شیوه تبلیغی حکمت نه تنها در مورد پیامبر اکرم (ص)، بلکه در مورد سایر پیامبران و در هر زمان و مکانی به عنوان یکی از روش‌های اقتناع مخاطب اثرگذار است. شرح حکمت وصول به حق از راه عقل است و به دلیل اهمیتی که ارائه حکمت دارد، قرآن در مرحله اول بدون هیچ قیدی پیامبر (ص) را به آن سفارش می‌کند، حکمت مطلقاً ممدوح است زیرا علم و برهان ذاتاً نورو باعث اقتناع مخاطب می‌باشد.

۲-۳. موعظه حسنه

دومین روش بیانی قرآن کریم، موعظه حسنه است که با فطرت مخاطب سروکار دارد و باعث بیداری مردم می‌شود. به همین دلیل خداوند فطرت موعظه‌پذیری را در دل و جان انسان قرار داده است. به طوری که همه افراد بشر به موعظه نیازمند هستند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: موعظه‌ها نفوس انسان‌ها را صاف و نورانی می‌کنند (آمدی التیمی، ۱/۳۷۳). در موعظه حسنه کلام به گونه‌ای به مخاطب القاء می‌شود، که در قلب او نفوذ می‌کند و در آن رقت و صفا و نورانیت به وجود می‌آورد.

۱-۲-۳. موعظه حسنه در اصلاح نظام اقتصادی

اساس زندگی اجتماعی بر مبادله و دادوستد است. و از ارکان حیاتی زندگی اجتماعی می‌باشد. در صورتی که در معاملات و خرید و فروش فساد اقتصادی شیوع پیدا کند، جامعه انسانی دچار بی‌اعتمادی و از دست دادن امنیت می‌شود. در قرآن آمده است: «وَأَلِيَّ مَدِينًا أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَ لَا تَتَّقُوا الْمَكِّيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ» (هود، ۸۴) و ما به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را (به رسالت فرستادیم)، وی گفت: ای قوم، خدای یکتا را که شما را جز او خدایی نیست پرستش کنید و در کیل و وزن کم‌فروشی مکنید، من خیر شما

را در آن می‌بینم (که با همه عدل و انصاف کنید) و (اگر ظلم کنید) من می‌ترسم از روزی که عذابی سخت شما را فراگیرد.

در تفسیر نمونه آمده است: کلمه «اِخَاهِم» نهایت محبت پیامبران را به قوم خود بازگو می‌کند. نه فقط به خاطر اینکه از افراد قبیله و طایفه آنها بود، بلکه علاوه بر آن خیرخواه و دلسوز آنها همچون یک برادر بود (مکارم شیرازی، ۱۹۹/۹).

علامه طباطبایی می‌فرماید: «اینکه از میان همه گناهان قوم شعیب، از کم فروشی و نقص در مکیال و میزان نام برده شده است، دلالت بر این دارد که این گناه در بین آنها شیوع بیشتری داشته است، به حدی که فساد آن چشمگیر و آثار سوء آن روشن شده بود. و لازم بود داعی به سوی حق، قبل از هر دعوتی آنان را به ترک این گناه دعوت می‌کرد» (طباطبایی، ۵۴۱/۱۰).

حضرت شعیب بعد از موعظه حسنه، بلافاصله اشاره به دو علت موعظه‌اش می‌کند. نخست اینکه قبول اندرز او باعث گشوده شدن خیرات در دنیا و آخرت می‌باشد و دیگر اینکه قبول نکردن اندرز او باعث عذابشان در قیامت است. در آیه بعدی آن حضرت مجدداً روی نظام اقتصادی تاکید می‌کند. و آنها را دعوت به پرداختن حقوق مردم می‌کند «وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (الاعراف، ۸۵) ای قوم، در سنجش وزن و کیل اجناس عدالت کنید و آن را تمام دهید و به مردم کم نروشید و در زمین به فساد برنخیزید.

در جای دیگر خداوند به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «که رباخواران را موعظه کند». (البقره، ۲۷۵). رباخواری را از انگیزه‌های شیطانی معرفی می‌کند، که سرمایه‌داران حریص با دادن وام از دسترنج وام‌گیرنده سود به دست می‌آورند، و تعادل و نظم اقتصادی را از بین می‌برد. کسی که از فطرت خود منحرف شده است و بدون سود بردن در معامله‌ای حلال، از راه غیر شرعی فایده می‌برد. این شخص دچار اختلال فکری می‌باشد.

فطرت انسان خوبی و بدی اعمال را می‌داند ولی به دلیل آلوده شدن نفس از آنها غافل می‌شود و آن را فراموش می‌کند به همین دلیل انبیا برانگیخته شدند تا با موعظه حسنه فطرت خفته مردم را بیدار کنند.

۳-۲-۲. موعظه‌گری در دوری از فحشاء

در قرآن آمده است: قوم لوط علاوه بر بت پرستی، مشغول فاحشه لواط بودند. و در این عمل قبیح به قدری از فطرت خود دور شدند که زن‌ها را رها کرده و به سراغ مردان رفتند. همین امر باعث شد که حضرت لوط آنها را موعظه کند و از این عمل زشت منع کند. «وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» (الاعراف، ۸۰) و لوط را (به رسالت فرستادیم) که به قوم خود گفت: آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده به‌جا می‌آورد؟

حضرت لوط به عنوان پیامبر و راهنما با موعظه‌های خود قوم لوط را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد. و به آنها می‌فهماند که کار زشت آنها از موازین انسانی به دور است و یک عمل غیرطبیعی می‌باشد. عمل قوم لوط، باعث اشباع شهوت آنها است، که با هدف آفرینش که همان تولید نسل است مغایرت دارد، آثار زیان باری در پی دارد، باعث از میان رفتن علاقه به خانواده و همسر می‌شود، باعث بیماری‌های بسیاری می‌باشد و بدتر از همه اینکه حیا و عفت را نابود می‌کند. «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» شما زنان را ترک کرده و با مردان سخت شهوت می‌رانید! آری شما قومی (در فساد و بزهکاری) اسرافکارید (الاعراف، ۸۱).

حضرت لوط آنها را موعظه می‌کند، که احدی از موجودات، حتی حیوانات چنین عملی نمی‌کنند. شما از فطرتتان هم تجاوز کردید و راه گناه، اسراف و فحشا با مردان را پیش گرفتید. قوم لوط از مسیر انسانیت خارج شده بودند و دچار انحراف جنسی شدیدی بودند. حضرت لوط با موعظه حسنه خود سعی می‌کرد آنها را از خواب غفلت که باعث نابودی آنها بود بیدار کند.

۳-۲-۳. موعظه حسنه لقمان

در آیات (لقمان، ۱۳-۱۹) خداوند چگونگی موعظه حسنه لقمان^۱ به فرزندش را به پیامبر اکرم (ص) یاد آوری می‌کند تا برای مردم بیان کند. در آن موعظه‌ها به موضوعات اعتقادی، عبادی و اخلاقی اشاره شده است. لقمان برای موعظه، با کلامی محبت‌آمیز فرزندش را مورد خطاب قرار می‌دهد که نشان از دلسوزی و محبت او می‌باشد و در ادامه راه، عواطف و احساسات او را تحریک می‌کند تا پذیرای کلام دلسوزانه پدر باشد «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، ۱۳) و (یاد کن) وقتی که لقمان در مقام پند و موعظه به فرزندش گفت: ای پسر عزیزم، هرگز شرک به خدا نیاور که شرک بسیار ظلم بزرگی است.

موعظه‌های حسنه لقمان به فرزندش مبنی بر توحیدگرایی و عدم شرک به خداوند متعال، احترام به پدر و مادر، اطاعت از آنها، اقامه نماز، امر به معروف و نهی از منکر، تواضع، صبر، عدم تکبر، گفتار نرم و آرام و آشنای با مبدا و معاد می‌باشد. این مواعظ اصل اساسی دین است. این آیات نشان دهنده آن است که برای موعظه حسنه چه مسائلی بیان شود و برای اقناع مخاطب از چه روشی استفاده گردد.

۳-۲-۴. موانع پذیرش موعظه

شرایط واعظ، کیفیت موعظه و شرایط مخاطب از ویژگی‌های مهم موعظه حسنه است. مخاطبی که به خدا، پیامبر خدا و معاد ایمان نداشته باشد، موعظه در او اثر گذار نیست. در قرآن آمده است، عده‌ای به انبیاء ایمان نیاوردند و بهترین مثال پسر حضرت نوح است. که با ناهلان مصاحب بود و همین مانعی بود که موفق به پذیرش موعظه گردد یکی دیگر از موانع پذیرش موعظه، غرور و تکبر مخاطب است. فرعون، نمرود و بسیاری از بزرگان قریش و

۱. البته لقمان از پیامبران نبود اما شخصی حکیم بود که مواعظش از نظر خداوند مواعظه درستی بود و خداوند خود راوی این مواعظ گردید.

سردمداران عصر پیامبر دچار آن بودند. انسان متکبر خود را بی‌نیاز از موعظه می‌داند و همین امر باعث سیاهی قلب او می‌شود و او را از سعادت و رستگاری محروم می‌کند.

از نشانه‌های موعظه حسنه برخورد کریمانه موعظه کننده است زیرا انسان فطرتاً احتیاج به محبت دارد و از سوی دیگر از تحقیر و اهانت متنفر می‌باشد. در آیاتی از قرآن کریم که نوع خطاب انبیاء «یا قومی» (صف، ۵)؛ «یا بنی» (لقمان، ۱۳، ۱۷، ۱۹) و «یا ایت» است. نشان از خیرخواهی و دلسوزی انبیا می‌باشد. «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» (مریم، ۴۲).

آیت الله فضل الله این دعوت را نمونه‌ای از هدایت دینی می‌شمارد و آورده است: حضرت ابراهیم در سخنان خود محبتی فراوان را ارائه می‌کند تا جایی که حتی برخورد بد مخاطبش باعث بی‌مهری حضرت نمی‌شود (فضل‌الله، ۴۸/۱۴).

حضرت علی (ع) می‌فرماید: موعظه باعث صیقل جانها و جلای دلها است (تمیمی آمدی، ۷۲/۱).

گفتار الهی که نشان‌دهنده خیر مخاطب باشد، قانع کننده و باعث جذب به دین است.

۳-۳. جدال احسن

یکی دیگر از روش‌های کلامی اقتناع در قرآن جدال احسن است (النحل، ۱۲۵). در مجمع البیان آمده است: جدل، یعنی از راه استدلال، نیروی خصومت و مخالفت مخالفان در هم شکسته شود و به اندازه قدرت، تحمل و فهم طرف مقابل بحث و گفتگو شود (طبرسی، ۷۳/۱۴).

الوسی جدال احسن را از شیوه‌های دعوت نمی‌داند (الوسی، ۴۸۷/۷). از نظر فخررازی جدل دوگونه است: نوع یکم، جدلی که مقدمات آن در نزد عامه مردم، مشهور و مسلم است، این‌گونه جدل بر وجه احسن می‌باشد. نوع دوم، جدلی که مرکب از مقدمات باطل و فاسد است که گوینده باحیله و تردید در صدد اقتناع آن به مخاطب است که شایسته اهل فضل نیست. (فخررازی، ۲۸۶/۲۰)

جدال عبارت است از، دلیلی که صرفاً برای منصرف کردن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند به کار می‌رود، بدون آن‌که روشنگری حق را داشته باشد. چیزی که هست خدای تعالی جدال را به احسن مقید کرده است و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی از جدال‌ها حسن، بعضی دیگر احسن و بعضی دیگر اصلاً «حسن» ندارند. اگر مردم از راه جدل دعوت به حق می‌شوند، به بهترین حالت باشد. نکات اخلاقی رعایت شود، از مقدمات کاذب بهره نبرد و جدال بیشتر از موعظه احتیاج به حسن دارد (طباطبایی، ۵۳۶/۱۲). کسانی که ذهن آن‌ها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده است باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند. هنگامی مجادله موثر است که «احسن» باشد، یعنی حق باشد و عدالت، درستی، امانت، صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هرگونه توهین و تحقیر و خلاف‌گویی و استکبار خالی باشد (مکارم شیرازی، ۴۵۷/۱۱).

۳-۳-۱. مجادله با بت پرستان

انبیای الهی برای هدایت مردم از جدال احسن بهره برده‌اند. در مجادله احسن حضرت ابراهیم آمده است: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» (الانبیاء، ۵۲). آنچه از معبودان دیده می‌شود، مجسمه و تمثال، همراه با تخیل، توهم و پندار غلط می‌باشد. حضرت ابراهیم با طرح سوالی که: «اینها چیست؟» شروع می‌کند، و با تعبیر «تماثیل» که معنی مجسمه یا عکس بی‌روح را دارد، قومش را به تفکر وامی‌دارد که انسان عاقل در مقابل چیزی که خودش ساخته است این چنین خضوع نمی‌کند و حل مشکل خود را از او نمی‌خواهد. آنها در جوابش گفتند: «قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ» (الانبیاء، ۵۳) بت پرستان هیچ جوابی در برابر گفتگوی ابراهیم نداشتند جز این‌که عمل باطل خود را به نیاکانشان ارتباط دهند. با این کار به مشرکان گفت که: «قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الانبیاء، ۵۴). حضرت ابراهیم در هر دو قسمت به آنها متذکر شد که: هم

شما و هم پدرانتان همیشه در گمراهی بوده‌اید، یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است، هرگز خود را پایبند اوهام و افکار باطل اجداد خود نمی‌کند و کثرت طرفداران و ریشه‌دار بودن طرح و سنتی، دلیل درستی آن نمی‌باشد. هیچ دلیلی وجود ندارد که نیاکان عاقل‌تر و سالم‌تر از نسل‌های بعدی باشند بلکه غالباً قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود. حضرت ابراهیم برای اقناع بت پرستان همراه با احترام و دلسوزی، نخستین بار صدا زد: این مجسمه‌های بی‌روح چیست؟ و در دومین مرحله اقدام به شکستن بت‌ها کرد. بعد از شکسته شدن بتها توسط حضرت ابراهیم در روز محاکمه او، نخستین سوالی که بت پرستان از حضرت ابراهیم کردند: «قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ» به او گفتند: (الانبیاء، ۶۲). حضرت ابراهیم جواب قاطعی به بت پرستان داد: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا...» (الانبیاء، ۶۳). از شاهد حال که همه خرد شده‌اند، و تنها بزرگشان سالم مانده، برمی‌آید که این کار کار همین بت بزرگ باشد. این را به آن جهت گفت، تا زمینه برای جمله بعدی فراهم کند. گفت: از خودشان بپرسید، چه کسی این بلا را بر سرشان آورده است: (طباطبایی، ۴۲۴/۱۴). گفتگویی که معاندان را در محاصره قرار داد. معاندان برای اینکه خدایان خود را بی‌گناه نشان دهند با سرافکنندگی گفتند: «ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ» (الانبیاء، ۶۵) اینجا بود که حضرت ابراهیم شروع به سرزنش و محکوم کردن آنها کرد «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَكُمْ لِيَنْفَعَكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» (الانبیاء، ۶۶). «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الانبیاء، ۶۷). حضرت ابراهیم با جملات خود ذهن بسته آنها را به تفکر وامی‌دارد تا جای که هیچ جواب قانع کننده‌ی ندارند.

در این مجادله حضرت ابراهیم دو تفکر توحیدی و شرک‌آلود را در کنار هم قرار می‌دهد. در اندیشه توحیدی پروردگار جهان خداوند یکتا است. ولی در اندیشه مشرکان پروردگار جهان بت‌هایی هستند که حتی به سخن گفتن و دفاع از خود قادر نیستند.

۳-۳-۲. مجادله با نمرود

گاه جدال احسن انبیا با بزرگان و افراد صاحب نظر است، تا در صورت محکومیت طرف مقابل، مناظره آنها به سرانجام رسیده و افراد بیشتری اقتناع شوند. مجادله حضرت ابراهیم با نمرود نمونه‌ای از این گونه جدالها است. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (البقره، ۲۵۸).

نمرود برای خدای سبحان قائل به الوهیت بود. اما قائل به خدایان دیگری نیز بود و خود را هم یکی از آن خدایان می‌پنداشت، به همین جهت بود که از پاسخ ابراهیم و احتجاجش، بر ربوبیت خود احتجاج کرد و درباره سایر خدایان چیزی نگفت، زیرا خود را بالاتر از همه خدایان می‌دانست (طباطبایی، ۵۳۶/۲). او حیات و ممات را به معنای مجازی آن گرفت در نظر و با این کار امر را بر حاضرین مشتبه کرد و آنها هم تصدیقش کردند و حضرت ابراهیم نتوانست به آنها بفهماند که این مغالطه است. لذا از این حجت صرف نظر کرد و به حجت دیگری دست زد حجتی که خصم نتواند با آن معارضه کند که آن طلوع و غروب خورشید بود (همان، ۵۳۷). نمرود در مقابل پیشنهاد ابراهیم مبهوت شد و دیگر پاسخی نداشت. چون نمی‌توانست بگوید: مسئله طلوع و غروب خورشید تصادفی است. و نیز نمی‌توانست بگوید: این عمل مستند به خود خورشید است، نه به خدای متعال، چون خودش خلاف این را ملتزم بود. و نمی‌توانست بگوید: که خود من هستم که خورشید را از مشرق می‌آورم و به مغرب می‌برم، چون اگر چنین ادعایی می‌کرد، مردم از او می‌خواستند که برای یک بار هم که شده این کار را بکند (همان). حضرت ابراهیم با مجادله احسن خود باعث سکوت خصم و تفکر عمیق مخاطبان شد.

۳-۳-۳. مجادله با ستاره پرستان

یکی از راه‌های جدال احسن، اظهار همراهی با عقیده باطل و سپس رد کردن آن است

که حضرت ابراهیم (ع) در جذب ستاره پرستان از آن استفاده کرده است. «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُحِبُّ الْأَلْفِيلِينَ» (الانعام، ۷۶).

ابراهیم (ع) با سخنانی دلپذیر، ستاره پرستان را سرگرم کرد و به خود جلب نمود و به سخنان آنان که درباره آن ستاره می‌گفتند گوش می‌داد، تا مورد توجه ستاره پرستان قرار گیرد، پاسی از شب ستاره زهره از افق دیدگان ناپدید شد، ابراهیم فرصت را غنیمت شمرده و نقطه ضعف آن را به آنها یادآور شد و گفت: شایسته نیست به چیزی که باطل است و ارتباط آن با ما قطع شده، علاقه قلبی داشته و شیفته آن شویم، زیرا محبت زمانی ایجاد می‌شود که به حکم عقل، در محبوب کمال و قدرتی باشد که قابل ستایش باشد، در حالی که شیء باطل هیچ کمال و قدرتی ندارد که قابل ستایش باشد (حسینی همدانی، ۳۹۷/۵). منظور از افول و نابود شدن اجرام آسمانی، فقط ناپدید شدن از دیدگان نیست، بلکه نهایت و پایان سیر و حرکت متحرک نابود شدن است و نشان دهنده این است که مخلوق است. سیر آزادی و کمال بشر علاقه و شهود قلبی او باید به آفریدگار باقی و ازلی باشد (همان).

پس از غروب ستاره زهره ناگهان ماه از مشرق سر بر آورد و نورافشانی کرد. حضرت ابراهیم برای جلب توجه ماه پرستان رو به ماه کرد و گفت: «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» (الانعام، ۷۷).

وقتی صبح شد و آفتاب درخشان پرتو افکنده صحنه جهان را روشن کرد حضرت ابراهیم برای جلب توجه آنها رو به خورشید کرد و گفت: «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (الانعام، ۷۸).

ابراهیم (ع) از این فرصت و تغییر اوضاع استفاده کرد و به خورشید پرستان رو کرد و آیین آنان را هم نقض کرد و با این مجادله به آنها فهماند که چیزی قابل پرستش است که همیشه ارتباط نزدیک با مخلوق خود داشته باشد، موجودی که دارای غروب و طلوع است، اسیر چنگال قوانین است و چیزی که محکوم به قوانین باشد چگونه می‌تواند حاکم بر کسی باشد، موجودی که دارای حرکت است حادث است و نمی‌تواند یک وجود ازلی و

ابدی داشته باشد. در این مجادله احسن حضرت ابراهیم با مشرکان همراه می‌شود و در آخر با دلیل آنها را قانع و مجبور به سکوت و تفکر می‌کند. هر چند در آن عصر از نظر ظاهری خورشید، ماه و ستاره غروب می‌کردند ولی بر اساس قرآن کریم همه‌ی اینها مخلوق خداوند هستند و همگی در قیامت نابود می‌شود. حضرت ابراهیم در مجادله با ستاره پرستان به مقدسات آنها توهین نکرد و با خشونت و تحقیر با آنها برخورد نکرد این نمونه‌ای از جدال احسن در روش انبیا الهی می‌باشد. و همچنین در آیات قرآن در رابطه با جدال احسن سفارش‌هایی به پیامبر اکرم(ص) در جدال با اهل کتاب آمده: (العنکبوت، ۴۶) و مشرکان (الکهف، ۹-۱۲) آمده است.

با جمع‌بندی آیات بالا این نتیجه حاصل می‌شود که مقدمات جدال احسن مورد قبول خصم می‌باشد و از همین مقدمات برای ابطال عقاید او استفاده می‌شود فایده جدال احسن دستیابی خصم به یقین نیست، بلکه باعث می‌شود او سکوت کند و سخن طرف مقابل را بپذیرد.

۴. نتایج مقاله

۱. اقناع فرایندی ارتباطی است، که در قالب مهارت‌های بیانی و غیربیانی باعث تغییر نگرش و بینش در مخاطب می‌شود.
۲. مسئله اقناع به صورت مستقیم در قرآن کریم نیامده است اما خداوند متعال سه روش بیانی برای دعوت مردم معرفی کرده است (النحل، ۱۲۵)؛ از آنجایی که دعوت به دین در مرحله اول نیاز به اقناع مخاطب دارد می‌توان از این سه روش، در اقناع بیانی بهره‌مند شد. نه تنها پیامبر اکرم(ص) از این سه روش بهره‌جسته است بلکه انبیای دیگر هم از این روشها بهره‌مند شده‌اند.
۳. حکمت نخستین روش است که با استدلال‌های علمی همراه است و برای دانشمندان و اهل علم به کار می‌رود و باعث اقناع اندیشه و عقل مخاطب می‌شود.
۴. دومین روش موعظه حسنه می‌باشد. موعظه‌پذیری فطرتاً در عموم مردم وجود دارد

و باعث تحریک عواطف و احساسات می‌شود و مهمترین نکته در اثرپذیری آن خیرخواهی و رعایت نکات اخلاقی است و بهترین و اثر گزارترین شیوه برای جذب مردم می‌باشد.

۵. شیوه بعدی جدال احسن است که با اهل عناد و لجاج صورت می‌پذیرد. در این روال تهدید، فشار و اجبار نیست از عقاید مورد قبول مخاطب استفاده شده و در طول جدال نهایت نرمی و سازش رعایت می‌شود.

۶. فلسفه اقتناع بیانی انبیا جذب حداکثری مردم به دین و رستگاری دنیا و آخرت است.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم: مترجم، الهی قمشهای، مهدی، چاپ دوم، قم، ناشر فاطمه الزهرا(س)، ۱۳۸۰.
۲. ابن سلیمان، مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، محقق عبدالله محمود شحاته، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
۳. ابن فارس الفروینی، ابوالحسین احمد، معجم مقاییس اللغة، محقق و مصحح هارون عبدالسلام محمد، چاپ اول، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۵. ازهری، محمد بن احمد تهذیب اللغة، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.
۶. الآمدی التمیمی، عبد الواحد، غررالحکم و دررالکلم، محقق سید مهدی رجایی، چاپ دوم، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۷. الوسی بغدادی، شهاب الدین محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی، محقق علی عبدالباری عطیه، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۸. امین، نصرت بیگم، تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن، چاپ اول، بی.جا، بی.تا.
۹. البستانی، فواد افرم، فرهنگ ایجدی، چاپ دوم، تهران، ناشر اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۱۰. ثعلبی، احمد بن محمد، الکشف البیان المعرف به تفسیر الثعلبی، محقق ابن عاشور، ابن محمد، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۱. جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، تهران، ناصر خسرو، بی.تا.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، چاپ اول، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ ق.
۱۳. حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، محقق محمدباقر بهودی، چاپ اول، تهران، ناشر لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، الباب الحادی عشر، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۷ ق.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. رهبر، محمدتقی، پژوهش در تبلیغ، چاپ اول، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۷. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، مصحح مصطفی حسین احمد، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. شاذلی، سیدقطب بن ابراهیم، تفسیر فی ظلال القرآن، چاپ سی و پنجم، بیروت، دارالشروق، ۱۴۲۵ ق.
۲۰. شاکر، محمدکاظم؛ حاجی پور، حسینی (۱۳۹۱ ش)، بررسی مسله اقناع مخاطب از دیدگاه شهید مطهری، نشریه تماشاگرانه، سال اول، شماره ۲، ۱۳۹۱ ش.
۲۱. شعرانی، ابوالحسن، پژوهش های قرآنی، محقق محمدرضا غیائی کرمانی، چاپ دوم، قم، انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. طبرسی، فضل بن الحسن، تفسیر مجمع البیان، به ترجمه حسین نوری همدانی، مصحح هاشم رسولی، چاپ اول، تهران، ناشر فراہانی، بی.تا.
۲۴. عمیدی، حسن، فرهنگ عمید، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵ ش.

۲۵. فخررازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت، دارالتراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۲۷. فضل الله، سیدمحمدحسین، من وحی القرآن، چاپ اول، بیروت، دارالملاک، ۱۴۱۹ق.
۲۸. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق
۲۹. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، الصافی فی التفسیر القرآن، مصحح حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران، ناشر مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.
۳۰. قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ اول، تهران، مرکز فرهنگی درس‌های از قرآن ۱۳۸۸ش.
۳۱. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۳۲. معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۶ش
۳۳. مغنیه، محمدجواد، تفسیر کاشف، به ترجمه دانش موسوی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۸ش.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، چاپ دهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۳۵. سیدرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، نهج البلاغه، به ترجمه محمد دشتی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات وجدانی، (۱۳۸۸ش).
۳۶. یحیی بن سلام، تفسیر یحیی بن سلام، چاپ اول، لبنان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.

